**بسمه تعالی**

**(( کلیات طرح سریال بومی 13 قسمتی ))**

**(( هیر، باغ بهشت ))**

**هر قسمت 45 دقیقه**

**ارائه کننده : ساسان قجر**

**مقدمه :**

شهر هیر در جنوب و در ۲۳ کیلومتری شهرستان اردبیل قرار دارد و یکی از قطب‌های گردشگری در استان اردبیل محسوب می‌شود.آب و هوای شهر هیر در پاییز و زمستان سرد است ولی در بهار و تابستان معتدل و گه گاهی گرم می‌شود.در این شهر باغ‌های گیلاس آلبالو و… فراوان اند که به همین خاطر به شهر باغ‌های بهشتی معروف است.

این شهر هرساله گردشگران زیادی را به خود جلب می‌کند و اولین پل معلق تمام شیشه ای قوسی شکل جهان در این شهر قرار دارد. در این شهر منطقه‌ای بسیار بکر و زیبا وجود دارد که پر از باغهای میوه است و رودی از میان این باغها عبور می‌کند این منطقه در پشت کوه‌های این شهر واقع شده‌است که به بهشت پنهان شهر هیر (دربند) مشهور است.از جاذبه های گردشگری و تفریحی هیر میتوان به [پل معلق شیشه ای هیر](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%BE%D9%84_%D9%85%D8%B9%D9%84%D9%82_%D8%B4%DB%8C%D8%B4%D9%87_%D8%A7%DB%8C_%D9%87%DB%8C%D8%B1) اشاره کرد.

به علت توریستی و زیبا بودن این شهر خانه ها و ویلاهای بسیار زیبایی ساخته شده. خیابان شهر هیر نیز مملو از [درخت گیلاس](https://fa.wikipedia.org/wiki/%DA%AF%DB%8C%D9%84%D8%A7%D8%B3) میباشد. از دیگر نقاط گردشگری در هیر بجز پل معلق شیشه ای و دربند میتوان از دریاچه نئور نیز نام برد که دریاچه ای روی قله کوه باغرو میباشد که در زمستان یخ میزند و آب بسیار شفاف و زلال و خنکی دارد که دارای ماهی قزل آلا رنگین کمان نیز میباشد و بسیار طبیعت چشم نواز دارد.کوه های اطراف شهر هیر پر از گیاهان دارویی خاص و کمیاب میباشد شهر هیر مملو از چشمه های آب شیرین و آبشارهای طبیعی میباشد به طوری که آب لوله کشی منازل نیز از آب همین چشمه ها توسط سازمان آب تغذیه میشود و بسیاری از مردم اردبیل به این شهر می آیند و آب خوراکی و مصرفی خود را از هیر میبرند از مناطق قدیمی و تاریخی هیر میتوان از قلعه تاریخی هیر با قدمت بیش از سه هزار سال نام برد.

شغل اصلی مردم این شهر غالبا زنبورداری و کشاورزی است.مردم هیر مردم شاد و شوخ‌طبعی هستند بسیار مهربان اند و همیشه دوست دارند شهرشان شلوغ و پر از مهمان و گردشگر باشد

**طرح :**

**رضا جوان 26ساله و اهل هیر، بعد از اتمام سربازیش به روستا برگشته و تصمیم میگیرد که باغهای گیلاس پدریش را احیا و با احداث کارخانه ای محصولات گیلاس را مستقیما به مشتریان تحویل دهد، که با تلاش و یک دل کردن اهالی بر موانع و مشکلات فائق آمده وخواسته اش می رسد**

**خلاصه طرح**

**رضا به اهالی روستا پیشنهاد می کند بهترین راه برای فروش محصولات روستایشان ((گیلاس)) به صورت مستقیم به دست مصرف کننده و همچنین معرفی جاذبه های گردشگری روستایشان بهترین راه برای رسیدن به این هدف این است که با برگزاری یک برنامه جذاب فرهنگی هنری در زمان چشن برداشت محصول خریداران را جذب نمایند اهالی روستا بعد از فرازو نشیبهای متعدد بالاخره با این پیشنهاد موافقت می کنند.**

**کلیات :**

**در قلب شهرستان هیر روستایی زیبا قرار دارد که مردمانش به صورت سنتی به کار کشاورزی و باغداری مشغولند ، در این میان ،کبری خانم که زنی خود ساخته است و بعد از مرگ همسرش به تنهایی و با سختی ، که هم در باغ گیلاس شوهرش و هم صنایع دستی رایج روستا بوده معاش زندگی را تامین و تنها پسرش رضا را بزرگ کرده تا او در زمینه کشاورزی تحصیلات عالیه کرده و اکنون بعد از اتمام سربازیش قرار است به روستا بازگردد . به همین خاطر کبری خانم ، جشنی را برای برگشتن پسرش رضا از سربازی برگزار می کند و تمامی اهالی را به جشن دعوت می نماید او همواره آرزو داشته که پسرش بعد از سربازی بازگردد و با دختری که او مد نظرش است ازدواج نماید و بعد از فروش زمینها و خانه پدری در روستا به اتفاق هم به شهر نقل مکان نموده و زندگی خوبی شروع کنند .**

**رضا بعد از بازگشت و حضور در جشن ، مادرش کبری خانم ، دختری را که همیشه آرزوداشته عروسش شود و حتی با خانواده اش هم تمام کرده را به رضا معرفی می کند اما در عین ناباوری رضا قبول نمیکند و تصمیم خود را که مبنی بر اینکه می خواهد در روستا بماند و جدا از اینکه باغ پدرش را احیا خواهد نمود و کارخانه ای در کنار آن احداث خواهد کرد و بعد از آن به ازدواج فکر خواهد نمود را برای مادرش مطرح می کند ، که این اولین چالش رضا ست که باید ابتدا از خانه و تنها حامی خود شروع کند ، که این با آرزوی مادرش مغایر است .**

**از طرفی در اتمام جشن با جلال که به نوعی فرد قدرتمند روستا ست و از راه دلالی محصولات کشاورزی به ثروت قابل توجهی رسیده مواجه میشود که او اولین فردیست که با لبخند تهدیدش می کند که بهتر است در مقابل او نایستد و به حرف مادرش که می خواهد زمینها را بفروشد و از آنجا بروند گوش کند و او مشتری پای نقدی است که حتی با مادرش هم صحبتهای نهایی را انجام داده .**

**جلال که فردی زیرک است ، رضا را برای خود تهدید می داند ، زیرا او تحصیل کرده و آگاه است و می تواند تمام کاشته های او را پنبه کند و باید از دور خارج شود ، تا او محصولات روستایان را مثل همیشه بخرد و چند برابر قیمت بفروشد . اما می داند که رضا به این ساده گی کنار نخواهد کشید ، زیرا از کودکی او را می شناسد و برای مقابله نقشه های شومی هم در ذهن دارد .**

**این کینه و دشمنی به دوران جوانی آنها باز میگردد ، زیرا جلال عاشق دخترعمویش نرگس بوده و برای اینکه نظر او را جلب کند تمام تلاشش را کرده تا فردی لایق او شود ، ولی عمو و دختر عمویش نظری دیگر دارند و چون رضا پسری خاص و باهوش است هر دو حتی مادر دختر آرزو دارند رضا داماد آنها شود ، نرگس ازدواج نکرده است و منتظر مانده تا رضا درسش و حتی سربازیش را تمام کند و شرایط ازدواج برایش مهیا شود .**

**این مسئله باعث کینه جلال شده و در آن مدت تمام تلاشش را کرده تا ثروتمند شود و خود را لایق تر نماید . ولی چون باز جواب رد شنیده ازدواج کرده ، اما همواره در ذهن کینه آن را دارد و قسم خورده که نخواهد گذاشت رضا و دختر عمویش به هم برسند و حتی رضا باید از آنجا برود .**

**جلال در شهر برای خود شرایطی مهیا نموده و در اصل از شهر روستا را زیر نظر دارد و روی محصولات و کشاورزان احاطه دارد و با سیاست کاری که دارد سعی کرده همه را در دست نگه دارد و خود را در ذهن آنها آدمی مهربان و دستگیر جلوه دهد تا بتواند با این ظاهر سازی کارش را رونق دهد .**

**رضا که همه این ماجراها را می داند ولی مسررانه پای تصمیمشایستاده ، او بعد از بحثهای زیادی مادرش را توجیه می کند که چه در سر دارد و این چه سودی برای همه اهالی می تواند داشته باشد که احیای باغ پدر از آرزوهای پدر مرحومش بوده است و می خواهد آن را عملی کند و باید در این راه کمکش کند تا بعد از همه اینها با نرگس که منتظر او مانده ازدواج کند و مادر پس از فکر زیاد در کنار او قرار میگیرد .**

**رضا بعد از بررسی های فراوان ، کار خود را با دعوت از مردان روستا به منزلشان آغاز می کند ، برنامه خودش را برای آنها توضیح می دهد که وقتی چنین تنوع و کیفیتی در محصولات دارند چرا نباید بتوانند ، بصورت مستقیم محصولاتشان را به مصرف کننده بدهند و از موقعیتهای گردشگری روستا و اینکه چطور می شود با صنایع دستی و لباس و غذاهایشان کسب درامد کنند ، صحبت می کند و اینکه موفقیت او در گرو موفقیت همه اهالی ایست و این یک قاعده کلی هست که باید همه دست به دست هم دهند تا با هم از بانک وامی را بگیرند و یک کارخانه صنایع تبدیلی احداث کنند و همچنین به آنها توضیح می دهد وقتی روستایشان در یک منطقه زیبا قرار گرفته و بهترین آب و هوا را دارد باید کاری بکنند که مردم مثل گردشگر از روستای آنها دیدن کنند و از غذاها و لباس و فرهنگ غنی آنها استفاده نمایند که این خودش باعث می شود کسب و کار در روستایشان رونق گرفته و همه اهالی به رشد و شکوفایی برسند .**

**اما اهالی به او یاداوری میکنند که چنین چیزی امکان ندارد زیرا وقتی یک هتل خوب نیست ، چطور مسافر یا گردشگر شب را سر کنند ؟ حتی یه رستوران خوب نیست تا غذا بخورند ، رضا برای آنها توضیح می دهد می توانند خانه های روستایی را به خانه های بوم گردی تبدیل کنند و به گردشگران اجاره بدهند و در کنار روستا یه سفرخانه زیبا با غذاهای محلی برپا کنن تا از مشتریها پذیرایی کنند، که این به خودی خود اشتغال ایجاد نموده و جوانان صاحب کار می شوند و دیگر نیاز نیست به شهرها مهاجرت کنند و در کارهایی که هم سخت است و هم درامد ندارند مشغول شوند و اگر این اتفاق بی افتد آنهایی که رفته اند باز می گردند و این مهاجرت معکوس به رونق اقتصادی روستایشان کمک شایانی می کند.**

**عده ای مخالفت می کنند زیرا کم آبی را باعث مهاجرت بسیاری می دانند و این مسئله کشاورزی آن منطقه را تهدید می کند و مسئولین هم همکاری نخواهند کرد ، پس مخالفت خود را اعلام می کنند . و عده ای هم موافقت می کنند زیرا طرحهای رضا را عملی می دانند ، اما بالاخره بعد از صحبتهای تکمیلی رضا ، همه با این پیشنهاد رضا موافقت می کنند،یکی از اهالی میپرسد حالا چطوری باید مشتری جذب بکنند ، رضا به آنها پیشنهاد میدهد بهترین راه ، برگزاری یک جشن فرهنگی هنری در زمان جشن برداشت محصول است . در ادامه رضا برای آنها تو ضیح می دهد همه محصولات می تواند باشد و در کنارش می توانیم برنامه های دیگه ای هم ، اعم از موسیقی، نمایش ، شعر خوانی ، لباسهای محلی و غذاهای محلی و....... داشته باشیم که این باعث می شود مردم با محصولات روستای ما آشنا شده و بازار خوبی ایجاد شود و این رونق باعث رشد خواهد شد .**

**پیشنهاد رضا باعث می شود خانواده ها به تکاپو بیفتند و هرکدامشان تصمیم می گیرند در یک بخش فعالیت خود را آغاز نمایند، از طرفی جلال و دارو دسته اش که با اقدامات رضا عصبانی شده اند در پی اقداماتی هستند تا کار او را مختل کنند و تمام تلاش خود را انجام می دهند تا طرح او به سر انجام نرسد .**

**رضا و چند تن از اهالی برای گرفتن وام به بانک مراجع می کنند که با مشکلاتی روبه رو می گردند که عده ای پشیمان می شوند میروند و عده ای می مانند اما بالاخره بعد از گذشتن از هفت خوان رستم و اتفاقات تلخ و شیرینی که پای جلال هم در میان بوده . در نهایت موفق می شوند ثبت نام کنند.**

**در این میان رضا برای در یافت مجوز برگزاری جشنواره فرهنگی هنری به اداره مربوطه می رود و علی رغم نقشه های جلال و دارو دسته اش، از هفت خوان آنجا هم عبور می کند ، اداره مربوطه به رضا اعلام می کنند باید برای دریافت مجوز نهایی کارشناسان مربوطه کارهای آنها را بازبینی کنند و در صورتی که مشکلی نداشته باشد ، مجوز برای آنها صادر می گردد.**

**رضا با اهالی روستا نشستی دیگر تشکیل میدهد تا در آن جلسه برای هر بخش یک مسئول انتخاب کند تا کارها به درستی پیش برود ، اما در این جلسه کار بر سر اینکه چرا او باشد من نباشم به مشاجره می کشد و جلسه تعطیل می گردد که در نهایت با تشکیل جلسه ای دیگر مسئول هر بخش مشخص می شود .**

**در روستا تکاپویی بر پاست و همه در حال فعالیت می باشند که در این میان خبر میرسد یکی از اهالی دیوار خانه بر سرش خراب شده رضا به اتفاق دیگران به آنجا می روند و متوجه می شوند اسمائیل می خواسته خانه اش را به بومگردی تبدیل کند که دیوار بر رویش فرو می ریزد، رضا برایش تو ضیح می دهد که باید کارشناس بیاید و تشخیص بدهد ، رضا به اتفاق چند تن برای این مسئله به میراث فرهنگی و گردشگری می رود تا مراحل انجام این کار را از آنها بپرسد ، مقرر می گردد کارشناسی به آنجا برود و با برسی خانه ها نتیجه را اعلام کند ، با حضور کارشناس و دیدن خانه ها چند خانه را تائید می کند ، در این میان مجتبی که خانه اش تائید نشده سر ناسازگاری گذاشته و اوضاع را بهم می ریزد اما بالاخره با او صحبت می کنند که او باید مواردی که گفته شده را رفع کند تا برایش مجوز بگیرند اونیز قبول می کند.**

**در تمامی موارد ها پای جلال و افرادش در میان است ولی تلاششان با درایت رضا خنثی می شود، در این میان زنان روستا با سرپرستی کبری خانم ، برای برپایی نمایشگاه لباسهای محلی و صنایع دستی خودشان دست به کار می شوند که در بین آنها نیز بر سر طراحی لباسهای جدید با الهام از لباسهای محلی بگو مگو در می گیرد اما دوباره با حضور رضا و اهالی ختم به خیر می شود.**

**از طرفی دیگر کمال در حال تاسیس سفرخانه سنتی خودش می باشد که جلال وارد شده و با برادرکمال یعنی خسرو صحبت می کند و رای او را می زند و اختلاف می اندازد و آن اینکه فقط نباید غذای محلی داشته باشند و خسرو با تاکیدات جلال با برادرش موافق نیست و نظرش بر این است که غذاهای فسفودی باید باشد زیرا دیگر مردم ، مخصوصا بوم گردان غذای محلی دوست ندارند.که باز با ، پادر میانی اهالی و رضا ، یک بخش را به سنتی و محلی و یک طرف را به فسفودی تقسیم می کنند .**

**این باعث عصبانیت بیشتر جلال هم می شود ، زیرا کار یرایش سخت تر شده و او با چنین شرایطی دیگر نخواهد توانست با دلالی درامد کند ، اما با پیشنهاد یکی از افرادش که آنها هم باید وارد طرح روستائیها شوند تا از دل کارها به مرادشان برسند ، زیرا اتحاد روستاییان کار آنها را سخت کرده است ، این بحث جلال را مجاب کرده و آنها وارد فعالیتهای روستاییان می شوند .**

**در این میان جوانان روستا تمرین یک نمایش بنام (( هملت )) را شروع می کنند، اما کارشان به خاطر اینکه حیدرعمواوغلی که فردی متعصب است واجازه نمی دهد دخترش گلنار درآن نمایش باشد تعطیل می گردد ،آنها شکایت به رضا می برند و با تشکیل جلسه ای علت این کار را از حیدر عمواوغلی می پرسند ، او علت را اینچنین توضیح می دهد که چون نمایش خارجی و عاشقانه است و کارگردانش فردی است که خواستگار دخترش بوده و چون از متن نمایش خبرندارد اجازه نمی دهد که دخترش حضور داشته باشد اما بعد از فراز و نشیبهای فراوان و خواستگاری جمشید از دختر حیدرمواوغلی ، همه چی به خوشی تمام می شود.**

**یکشب که اهالی در خواب هستند ناگهان صدای بلند موسیقی جاز روستا را پر می کند و همه اهالی و حتی حیوانات سرو صدایشان از ترس بلند می شود و وقتی اهالی بیرون می آیند متوجه می شوند که صدا از طویله می آید همه به آنجا می روند و متوجه می شوند چند نفر از بچه های روستا در حال تمرین موسیقی پاپ هستند و در میان آنها نیز دونفر بچه شهر دیده می شود آنها متوجه می شوند آن دونفر برای کمک به بچه های روستا آمده اند و چون جای تمرین ندارند در طویله تمرین می کنند ، رضا برای آنها محلی را مشخص می کند.**

**از یک طرف عاشقهای محلی نیز اعلام آمادگی کرده و کارخود را شروع می کنند و می خواهند با گروه فرم ( رقص محلی آذری ) نیز داشته باشند که با مخالفت رو به رو می شوند اما بالاخره مقرر می گردد گروه فرم نیز حضور داشته باشد.**

**در این میان کارشناسان اداره مربوطه برای بازبینی برنامه ها حضور پیدا می کنند که با گرفتن ایراد به کارها همه چی بهم می خورد اما با بحثهای فراوان بالاخره مجوز اجرای برنامه ها را اداره مربوطه صادر می کند.**

**از طرفی دارو دسته جلال که کاری از پیش نبرده اند کم کم از اطراف او رفته و آنها هم رویه عوض کرده و با روستاییان موازی می شوند و جلال که در تنهایی به سر می برد در فکر است که باید چاره ای بیاندیشد و یا نقشه ای دیگر بکشد.**

**همه چی و همه چیز آماده می شود که نا گهان با اعلام ورود ویروس کرنا و تعطیلی همه جا تمام برنامه های روستا بهم می ریزد ، سکوت در روستا حکم فرما می شود و همه در خانه های خود می مانند و عملا همه کارها ناقص می ماند و تلاششان بی ثمر می شود .**

**بسیاری در خانه قرنطینه می شوند ، زیرا مشکوک به کرونا هستند . حتی راههای ورود به روستا راهم می بندند و این یعنی نه محصولی بیرون می رود و نه کسی می تواند به روستا وارد و نه خارج شوند، حتی از ورود فامیلهای خودشان هم که از ترس کرونا در شهر به سمت روستا روانه شده اند جلو گیری می کنند ، در این میان مشه محی که از اهالی روستاست از شهر خرید کرده غافل از اینکه ناقل ویروس است وارد روستا می شود و وقتی علائم آن بروز می کند و هرکس که با او ارتباط داشته را قرنطینه می کنند، بازار ماسک داغ میشود و جلال و آدمهایشان منفعتهای زیادی می برند .**

**در بسیاری از خانه ها خشونتهای خانوادگی اوج گرفته است و همه از طریق شبکه های مجازی ارتباط می گیرند و حتی بازارشان سکه می شود ، مثلا مشه برات که در روستا با وانت خاصی که دارد خدماتی از قبیل ختنه ، چاه بازکنی حجامت ، تعمیرات ، دعانویسی ، جوشکاری تجویز داروهای گیاهی بصورت سیار به ارائه خدمات می پردازد و از طریق شبکه اجتماعی داروهای گیاهی ترکیبی خود را با تبلیغات به دست مشتری ها می رساند و کارش سکه شده اما در این میان درگیریهای برای او به وجود می آید .**

**از طرفی دو موزیسن جوان که از شهر آمده بودند ، نمی توانند به شهر بازگردند و همچنان در طویله مانده اند و اعصاب درستی ندارند و چون فقط در بالای تپه آنتن موبایل دارند با حفظ فاصله اجتماعی و بصورت نوبتی به آنجا مراجعه و احوال خود را به خانواده گزارش می دهند و گه گاهی هم درگیری بین آنها رخ می دهد.**

**در این میان جلال برای اینکه از موقعیت استفاده ببرد ، برای هر کودک روستا تبلت خریده تا درسهایشان را از این طریق بخوانند اما جلال همچنان نمی تواند وارد روستا شود ، چون راهها را بسته اند اما او با مشقفت وارد روستا شده و به هر خانه و کودک محصل یک تبلت می دهد ، تا از این طریق در دل اهالی جا باز کند .**

**معلم روستا که او هم در روستا مانده و با سختی و ماجراهایی به آموزش دانش آموزان می پردازد ، ورود تبلت کارش کمی راحت تر می شود ولی نوبتی روی تپه رفتن که فقط در آنجا آنتن وجود دارد ماجرایی دیگر است و از آن بدتر اینکه همه اسیر برنامه های شبکه اجتماعی شده و بازار بازی موبایلی و استوری و غیره داغ شده و بچه ها بیشتر به آن سمت می روند و اعتراض والدین به معلم و جلال بیشتر می شود ، چون جلال با تبلیغاتی در گروهی که در شبکه اجتماعی زده اهدافش را به روستاییان می رساند .**

**در این میان رضا هم تلاشش را زیاد کرده و با ارائه برنامه هایی مقابله به مثل می کند و با پادکست هایی و کپشن هایی علمی ، موازی با اهدافش اهالی روستا را امیدوار می کند و حتی به ارائه کلیپهایی زیباییهای روستا را تبلیغ نموده و حتی برخی محصولات روستا را معرفی می کند و می فروشد و این امیدی تازه در دل روستاییان که در خانه مانده اند را زیاد می کند .**

**آرام آرام بحث واکسن مطرح میشود و ماشینهای سیار بهداشت برای واکسیناسیون وارد روستا می شود ، تبلیغات غلط برخی در روستا که زیر سر جلال می باشد ، باعث شده تعدادی از اهالی اعتمادی به واکسنها نداشته و در خانه بمانند ، ولی با ورود رضا و معلم به ماجرا و روشن گری ، همه واکسن زده و کم کم کارهای مانده دوباره شکل گرفته و رونق دوباره به روستا باز می گردد، اعم از اجرای جشنواره ها که با ورود شبکه اجتماعی بیشتر رونق گرفته و مردم و خریداران وارد روستا می شوند و اجرای نمایش و موسیقی به اوج می رسد و کارخانه افتتاح می شود و حتی رستوران و خانه های بوم گردی با رونق بیشتری شکل می گیرد .**

**کبری خانم که آرزوی دامادی رضا را داشت این بار ، نرگس را برای رضا خواستگاری می کند و همه اهالی روستا را به جشن عروسی با شکوهی دعوت می کند و جلال و آدمهایش که با تاسیس شرکت تعاونی روستایی عملا دستشان به جایی بند نیست به سمت آنها می آیند تا آنها هم در این جشن بزرگ موفقیت سهیم شوند و کمک کنند . در واقع اتحاد و هم دلی روستاییان آنها را به موفقیت می رساند . در نهایت با ازدواج رضا و نرگس که توام شده با جشن بزرگ موفقیت روستا شکل تازه ای می گیرد و همه چشم به فردایی روشن دارند تا نسل بعد آن را تکمیل نماید .**

**پایان**